

← Post



Saeed Ghasseminejad  
@SGhasseminejad



 Translate post

سرنگونی جمهوری اسلامی حداقل در کوتاه مدت جز با ترکیب حضور مردم در خیابان، حمایت خارجی، و ریزش دستگاه سرکوب ممکن نیست. برای جلب حمایت خارجی و ریزش دستگاه سرکوب رهبری انقلاب ملی نقش محوری دارد، برنامه دارد، برنامه‌هایش را دارد پیش می‌برد و این برنامه‌ها پیشرفتهای خوبی داشته‌اند.

در مسئله حضور مردم در خیابان، تا زمانی که جامعه گام به گام از نردبان ریسک بالا نرود کاری از دست رهبر انقلاب ملی برای دادن فراخوانهای نهایی برنمی‌آید. اگر مثلاً پشت بام‌ها و دیوارهای کشور با شعارشانه و دیوارنوشته که هزینه کمتری دارند فتح نشده باشند نه رهبری انقلاب ملی می‌تواند فراخوان حضورخیابانی بدهد، نه جامعه جهانی می‌تواند و می‌خواهد حمایت موثری کند، نه نیروی ریزشی می‌تواند اثرگذاری چندانی داشته باشد.

8:59 PM · Oct 19, 2025 · 192.9K Views

 505

 758

 3.9K

 129



نخست در تحلیل سپیدنامه‌ی موسوم به «برنامه‌ی اضطراری»، یکی از بارزترین نشانه‌های انحراف ساختاری، تغییر عامدانه‌ی عنوان «ولیعهد و پادشاه در تبعید» به «رهبر انقلاب ملی» بود.^[1] این تغییر، نه انتخابی صرفاً زبانی، بلکه تلاشی هدفمند برای قطع پیوند تاریخی با قانون اساسی مشروطه و نهاد پادشاهی در ایران است. «ولیعهد» مفهومی حقوقی و ریشهدار است که مشروعیت خود را از قانون اساسی مشروطه می‌گیرد و در امتداد حاکمیت مشروع قرار دارد، در حالیکه «رهبر انقلاب ملی»

اصطلاحی سیال، انقلابی و فاقد هرگونه پایی حقوقی است که با هدف جایگزینی ساختاری و حذف نهاد پادشاهی در ایران پدید آمده است.

این تکرار واژگان از سوی سعید قاسمینژاد و تأکید هدمند بر آن، شاهزاده رضا پهلوی را نه در جایگاه حافظ وحدت ملی و استمرار نظام مشروطه، بلکه در قالب نقشی موقت و قابل جایگزینی بازتعریف میکند، نقشی که پس از پایان کارکرد نمادینش، همچون ظاهرشاه، بهسادگی حذف یا بیخاصیت خواهد شد.

همراستا با این مهندسی واژگانی، تأکید بر اینکه «برنامهایش را دارد پیش میبرد و این برنامها پیشرفتهای خوبی داشتهاند»، بهوضوح نشان میدهد که هیچیک از نقدها و هشدارهای دلسوزانهای که از سوی نخبگان، تحلیلگران و نیروهای ملی ارائه شده، مورد توجه قرار نگرفته است، امری که البته در واکاوی قبلی نیز تصریح شده بود: «سپیدنامها مشورتی نیستند، بلکه اعلام نقشی راهند.» [2] در نتیجه، وعدههای بازمینی و اصلاح ساختارها، چیزی جز ژستی رسانهای برای خنثیسازی فضای انتقادی و ساکت کردن دستهای از فعالان نبوده است که اغلب فاقد دانش نظری در علم سیاست و مبارزات سازمانیافتهاند. این «برنامه» از ابتدا طراحی شده، مسیر آن مشخص بوده، و نقش شاهزاده نیز در این سناریو نه بهعنوان کنشگر اصلی بلکه بهمنزلهی ابزار مشروعسازی برای گذار به جمهوری دوم تعریف شده، جمهوریای بیریشه در سنت حقوقی ایران و همسو با منافع فراملی، که در اتاقهای فکر تلاویو و واشینگتن طرحریزی شده است.

نکتهی تأملبرانگیزتر، آن است که وی ملت ایران را به «بالا رفتن از نردبان ریسک» فرامیخواند؛ گویی رنج، هزینه و خون را میتوان از هزاران کیلومترها آنسو تر تجویز کرد. نخست باید تصریح نمود که سرنوشت رژیم اسلامی، نه در تلاویو نوشته خواهد شد، نه در واشینگتن، و نه در هیچ پایتخت بیگانهی دیگری. تنها در خیابانهای ایران و بهدست خود ملت ایران است که بساط این رژیم، همچون بساط بسیاری از اشغالگران و مستبدان از اسکندر مقدونی گرفته تا تازی و مغول، برچیده خواهد شد. و بتردید، راه این گذار، اگر پیموده شود، به بهای خون بسیار خواهد بود. ولی این، تنها و تنها، گزینش ملت ایران است که بخواهد آن ریسک را به جان و تن خود بخرد یا نه. از آنروی هیچ ایرانی برونمرزی، آن هم ساکن در پناه امن غرب، نه حق اخلاقی دارد و نه جایگاه سیاسی، که برای ملتی که در زیر سایه سرکوب و تهدید زیست میکند، نسخه جانفشانی بیچند. آنانکه خود در حاشیهی امنیت و رفاه، سودای قدرت و سروری در سر میپورند، نمیتوانند مطالبهگر هزینه دادن از نسلی باشند که بار این نظام را بر دوش کشیده است. البته این نخستینبار نیست که چنین دعوتهای بیشرمانه و گستاخانهای از سوی ایرانیان برونمرزی مطرح میشود [3]، و بتردید واپسینبار نیز نخواهد بود. ولی آنکه روزی در این شخص که در صف هواداران رژیم ایستاده بود و امروز از پناه غرب، مردم ایران را به صعود از نردبان ریسک فرامیخواند، اگر ذره‌ای وجدان، صداقت در نیت دارد، پیش از هر چیز باید به خاک ایران بازگردد، در صفوف مقدم مبارزات خیابانی

بایستد، و با جانفشانی خود، راهی را که تجویز میکند، نخست بر خویش بیمایید. در غیر این صورت، گفتار او چیزی نیست جز پژواک همان فرادستی بیریشه‌ای که در بزنگاهها، همیشه به زبان ملت پایان یافته است.

ولی نکته‌ی مضحکانه رشتوی او که توجیه این مواضع، نه بر پایه‌ی اصول حقوقی، و نه حتی بر مبنای منطق تاکتیکی سیاست‌ورزی عملگرایانه است، بلکه بر مجموعهای از باورهای خام و ساده‌انگارانه استوار شده است. آنگاه که گفته میشود «تا زمانی که دیوارها و پشتمها با شعار شبانه فتح نشوند، امکان صدور فراخوان خیابانی وجود ندارد»، سخن از ناآگاهی نسبت به واقعیت پیچیده‌ی جامعه‌ی ایران در چهار دههی اخیر به میان می‌آید. چنین بیانه‌ی در حقیقت، سطحی‌ترین برداشت از مفهوم رهبری و نقش آن در شرایط بحرانی را آشکار می‌سازند. در فرهنگ سیاسی و مبارزاتی به چنین رفتارهایی می‌گویند «ترقه در کردن برای توپچی»، یعنی شور ساختن بیهدف برای دشمن. رژیم‌ی که با شبکه‌های چندلایه از سرکوب، امنیت، و کنترل رسانه‌های تداوم یافته است، رژیم‌ی که با شبکه‌های چندلایه از سرکوب، امنیت و مهندسی افکار تداوم یافته است، نه با هشتگهای مجازی فرو می‌پاشد، نه با شعارنویسی شبانه، و نه با سردادن جیغهای بنفش بر فراز پشتمها. تاریخ، درسهای خود را داده است، اما گویا برخی هنوز در کوچپسکوجهای آن، در عالم هپروت، به دنبال بازسازی صحنه‌هایی سیر میکنند که نه زمینهی اجتماعیش باقی مانده، نه نیروی محرکهاش، و نه اثری از کارکرد گذشتهاش برجای مانده است. ولی بر این اساس، گویی باید منتظر پیشنهاد مبتکرانه بعدی ماند: آنکه با رژیم و نیروهای سرکوبگرش، یک قُل دو قُل بازی کرد، که از این مسیر، نظام به لرزه افتد.

نیز، سخن از «فراخوان خیابانی» چه معنا دارد، آنگاه که نه نیروی اجتماعی همدل باقی مانده، و نه اعتماد ملی به صادرکنندگان آن؟ نوفدی و نوکری علنیاش برای تلاویو، ماهیت این گروه را نزد ملت ایران بهکلی عریان ساخته است، چنانکه اکنون کمترین تردیدی نسبت به نیات ناپاک آن در افکار عمومی باقی نمانده است. این جریان، در چشم ملت ایران، چیزی جز یک گروهک وابسته و گمارده‌شده به‌نظر نمیرسد که سرسوزنی اعتماد برنمی‌انگیزد؛ و تا زمانی که شاهزاده با چنین عناصر وابسته و ایرانفروش و شبکه‌هایی در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم باقی بماند، هیچ فراخوانی، ولو صادقانه، از جانب او با پاسخ گسترده‌ی مردمی مواجه نخواهد شد. برای اکثریت ملت ایران، رژیم اسلامی حکم همان شیطان شناخته‌شده‌ی را دارد که درجه‌ی پلیدیاش را می‌شناسند؛ ولی بدیلی که با تارهای آشکار وابستگی به بیگانه و اهداف نیمه‌پنهان سیاسی عرضه میشود، در نگاه آنان پلیدتر و نگرانکننده‌تر است. از اینرو، اکثریت ملت پذیرای تعویض یک استبداد آزموده با استبدادی نوظهور و وابسته نیست.

از همه مضحکتر، تصور «ریزش دستگاه سرکوب» و پیوستن آن به صفوف نوفدی است. این فرض، نه تنها خام و کودکانه، بلکه از بنیاد مبتنی بر سوءفهمی عمیق از ذهنیت نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی است. نوفدیها، که خود در شمار

«ریزشی»ها بشمار میروند، زیرا که در گذشته با همین رژیم همکاری داشتهاند، و امروز آشکارا به حلقه‌بگوشان و مزدوران تلاویو و واشینگتن بدل شده‌اند، با این امید که پس از سرنگونی رژیم، از سوی بیگانگان به قدرت گمارده شوند. در چنین صحنهای، چه دلیلی وجود دارد که بدنهی سرکوبگر رژیم، که برخی از آنان حتی بر ساختار عملیاتی سپاه پاسداران چیرگی دارند، خود را تابع چنین عناصری بدانند؟ اگر قرار باشد کسی به بیگانه «فروخته شود»، در نگاه تلاویو و واشینگتن، آنان که کلید قدرت رژیم موجود را در دست دارند، بسی سودمندتر از عناصر حاشیهای و مصرفدهی همچون نوفدی خواهند بود. بنابراین، هیچ انگیزهای برای نیروهای وفادار به رژیم باقی نمیماند تا در موقعیت ریزش، خود را به جریان وابستهای بسپارند که حتی در میان بدنهی اجتماعی نیز از مشروعیت تهی است.

دو دیگر، «گذار از رژیم، ولی به چه بهایی؟» این پرسشی است که اکثریت ایرانیان با همه وجود از خود پرسیده و میپرسند. رژیم استبداد اسلامی، همچون همهی ساختارهای خودکامه و دیکتاتوری، دیر یا زود فرو خواهد پاشید. ولی تا زمانیکه کشور در سایهی تهدید دائمی جنگ و مداخلهی قدرتهای بیگانه قرار دارد، و اپوزیسیون یا اپوزیسیون‌هایی که در لفافه بهنام مردم ولی بزبان بیگانه سخن میگویند و به نیابت از بیگانگان، نسخهی «تجزیهی نرم» (فدرالیسم^[4]) را برای ایران تجویز میکنند، قیامی علیه رژیم در کار نخواهد بود. ملت ایران، با همهی دردها، پذیرای آن نیستند که از یک استبداد به دامان استبداد دیگری فروغلتند و کشورشان را در پشت نقاب آزادی، فدای اهداف ژئوپلیتیک بیگانگان سازند. هر باوری خلاف این واقعیت، چیزی جز خاماندیشی و سادهلوحی سیاسی بیش نیست.

بنابراین، چنین ادعاهای سطحی و خیالپردازانه که نه ریشه در واقعیت سیاسی ایران دارد، نه شناختی از روانشناسی قدرت در میان نیروهای سرکوب، و نه درک درستی از توازن منافع بازیگران بیگانه سیر در عالم هپروت است که نه به «ریزش» میانجامد، و نه به «گذار»، بلکه تنها ادامهی همان توهم سیاسی کودکانهاست که تاکنون نیز هیچ حاصلی جز سردرگمی نداشته است.

در نهایت، این رشتو، در باطن، تکرار همان طرحی است که هدف آن نجات ساختارهای بیریشه رژیم و انتقال کنترل به بازیگرانی است که هیچ پیوندی با ارادهی ملت ایران ندارند.

شاپور سورنپهلاو

روز سپندآرمذ از ماه مهر سال ۳۷۶۳ بهدینی

۲۹ مهر ماه ۲۵۸۴ شاهنشاهی

۱۲۱ اکتبر ۲۰۲۵ ترسایی

بازبردها [منابع] و فرانمودها [توضیحات]:

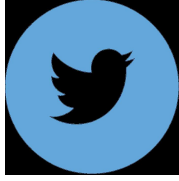
پیوند اینترنتی کوتاه شده به این نگاشته: <https://ssp376373/com.tinyurl/>

1 – [واکاوی سپیدنامه برنامه‌ریزی "ایران: مرحله اضطراری ۱۰۰ تا ۱۸۰ روز نخست" برای دوران گذار از سوی بنیاد نوفدی:](https://suren-pahlav.com/pe/index.php?option=com_content&view=article&catid=1:political-article&id=381:3763-05-14)
https://suren-pahlav.com/pe/index.php?option=com_content&view=article&catid=1:political-article&id=381:3763-05-14

2 – همان

3 – [اگر آماده فدا کردن جان نیستی، دعوت به فداسازی جان و خون کسی مکن:](https://www.suren-pahlav.com/pe/index.php?option=com_content&view=article&catid=1:political-article&id=222:3757-08-30)
https://www.suren-pahlav.com/pe/index.php?option=com_content&view=article&catid=1:political-article&id=222:3757-08-30

4 – The Federalist Trap: The Blueprint For Balkanisation Of Iran:
<https://www.suren-pahlav.com/en/federalist-trap-the-blueprint-for-balkanisation-of-iran.html>



#419ab3

□